

بهائیت، فرقه ای منشعب از آیین بابی، که خود برخاسته از مکتب شیخی است. این مکتب تفسیری فلسفی، عرفانی و باطنی از تشیع است، بنابراین بهائیت را به رغم منابع بهائی نمی توان دین مستقل خواند. بنیانگذار آیین بهائی، میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء الله است، و این آیین نیز نام خود را از همین لقب برگرفته است. پدرش، میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ، از مستوفیان و منشیان عهد محمدشاه قاجار و بویژه مورد توجه خاص قائم مقام فراهانی بود و بعد از قتل قائم مقام از مناصب خود بر کنار شد و به نور رفت (قائم مقام، 1356 ش، ص 19 25، همو، 1357 ش، بخش 1، ص 376، نبیل زرندی، ص 88 89).

میرزا حسینعلی در 1233، در تهران به دنیا آمد و مانند برادرانش آموزشهای مقدماتی ادب فارسی و عربی را زیر نظر پدر و معلمان و مربیان گذراند. در زمان ادعای بابیت سید علی محمد شیرازی، در جمادی الاولی 1260، او جوانی 28 ساله و ساکن تهران بود که در پی تبلیغ نخستین پیرو باب، ملا حسین بشرویه ای معروف به «باب الباب»، در شمار نخستین گروندگان به باب درآمد و از آن پس یکی از فعالترین افراد بابی شد و به ترویج بابیگری، بویژه در نور و مازندران، پرداخت. برخی از برادرانش، از جمله میرزا یحیی معروف به «صبح ازل»، نیز بر اثر تبلیغ او به این مرام پیوستند. میرزا یحیی سیزده سال از حسینعلی کوچکتر بود (نبیل زرندی، ص 85، 88، 91، حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص لج).

از مشهورترین اقدامات میرزا حسینعلی در آن زمان، به نوشته منابع بهائی (از جمله نبیل زرندی، ص 259 260)، طراحی نقشه آزادی قرة العین که در قزوین به اتهام همکاری در به شهادت رساندن ملا محمد تقی برغانی (برغانی، آل زندانی بود و نقش جدی و مؤثرش در اجتماع شماری از بابیان در واقعه بدشت بود. این اجتماع بعد از دستگیری و تبعید باب به قلعه چهریق در ماکو و به انگیزه تلاش برای رهایی وی از زندان برپا شد. میرزا حسینعلی با توجه به توانایی مالی و فراهم کردن امکانات اقامت طرفداران باب در بدشت (حاجی میرزاجانی کاشانی، ص 240 241)، جایگاهی معتبر نزد اجتماع کنندگان یافت. در همین اجتماع بود که سخن از نسخ شریعت اسلام رفت و قرة العین «بدون حجاب، با آرایش و زینت» به مجلس وارد شد و حاضران را مخاطب ساخت که امروز «روزی است که قیود تقالید سابقه شکسته شد» (نبیل زرندی، ص 271 273). شماری از افراد آن اجتماع، به تعبیر برخی منابع بهائی «این طور تصور کردند که حریت مضره را پیشه خویش سازند و از حدود آداب تجاوز کنند» (همان، ص 274 275). علاوه بر آن، هر یک از گردانندگان لقبی جدید و دارای جنبه معنوی پیدا کرد، محمد علی بارفروشی به قدوس، قرة العین به طاهره و میرزا حسینعلی به بهاء الله ملقب شدند (همان، ص 269 270). در بازگشت بابیان از بدشت، در شعبان 1264، روستاییانی که برخی از گزارشهای آن اجتماع را شنیده بودند، در قریه نیالا به آنان حمله کردند و میرزا حسینعلی به سختی از این غائله نجات یافت. برخی منابع بهائی، این برخورد را به «غضب الهی» در نتیجه رفتار غیر اخلاقی بابیها در بدشت تعبیر کرده اند (همان، ص 275).

در همان اوان (سال 1265)، شورش بابیها در قلعه شیخ طبرسی مازندران روی داد و میرزا حسینعلی همراه با

برادرش، یحیی، و جمعی دیگر قصد پیوستن به بابیهایی قلعه طبرسی را داشت، ولی در آمل دستگیر و زندانی و سپس روانه تهران شد (حاجی میرزاجانی کاشانی، ص 242 243، نبیل زرندي، ص 345 353). به فاصله اندکی، شورش بابیهها در نیریز پیش آمد و با کشته شدن سید یحیی دارابی، ملقب به وحید، در شعبان 1266 خاتمه یافت. این شورشها و چند حادثه دیگر مقارن با نخستین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بود.

قرائن تاریخی حاکی است که برخی از این شورشها ریشه اعتقادی و زمینه اجتماعی و تاریخی داشته و بویژه از اعتقاد شیعی ظهور امام زمان متأثر بوده است، هر چند گفته می شود که سردمداران آنها غالباً در جهت جامه عمل پوشاندن به دستورهای باب به این اقدامها دست زدند. او در کتاب بیان فارسی پنج استان ایران را مختص پیروان خویش اعلام کرده و حضور کافران به بیان را در این مناطق حرام خوانده بود. در هر حال، میرزا تقی خان امیر کبیر، صدر اعظم وقت، تصمیم به سرکوب قطعی این قیامها گرفت، از اینرو در 27 شعبان 1266، به دستور او سید علی محمد باب در تبریز اعدام شد. به نوشته منابع بابی و بهائی، باب بعد از شنیدن سرانجام قیام قلعه شیخ طبرسی، که بر اثر آن بیشتر پیروان اولیه اش، از جمله ملا حسین بشرویه ای و محمد علی بارفروشی، کشته شده بودند، بی اندازه محزون بود و حتی «از شدت حزن برای مدت شش ماه» از نوشتن و به تعبیر منابع بهائی: «نزل وحی» بازماند (نبیل زرندي، ص 393، 418 420، حاجی میرزاجانی کاشانی، ص 208)، اما گزارش منابع بابی و بهائی نسبت به جانشینی او یکسان نیست. حاجی میرزاجانی کاشانی (ص 238، 244) بعد از شرح اندوه باب در کشته شدن یارانش، به «نوشتجات» میرزا یحیی (برادر میرزا حسینعلی) که در همان ایام به باب رسیده بود اشاره کرده و نوشته است که باب بعد از خواندن این نامه ها مسرور شد و سپس وصیت نامه ای برای یحیی فرستاد و در آن «نص به وصایت و ولایت فرمود» (برای تصویر این وصیت نامه و توضیح آن رجوع کنید به: باب، ص ب پ، 10 1). کنت دوگوبینو، وزیر مختار فرانسه در ایران، نیز که در آن سالها در ایران بوده و جزئیات وقایع بابیان را ثبت کرده، میرزا یحیی را جانشین باب دانسته و تأکید کرده است که این جانشینی، بدون سابقه و مقدمه صورت گرفت و بابیهها نیز آن را پذیرفتند (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص له). خواهر میرزا حسینعلی، عزیه خانم، نیز که خود از بابیهها بود، در کتابی به نام تنبیه النائمین (ص 3 4، 28 32) همین نظر را تأیید کرده است.

در برابر، نبیل زرندي (ص 419 422) از یک سیاح یاد کرده که به دستور باب برای ادای احترام به کشته شدگان قلعه طبرسی، به مازندران و از آنجا به تهران نزد میرزا حسینعلی رفت و هنگام مراجعت، میرزا حسینعلی نامه ای به نام برادرش میرزا یحیی برای باب فرستاد، و او بی درنگ پاسخ داد. در این پاسخ، به میرزا یحیی توصیه شده بود که در سایه برادر بزرگتر قرار گیرد و در آن «کوچکترین اشاره ای به مقام موهومی که میرزا یحیی و اتباعش قائل بودند، وجود نداشت». عبدالبهاء، فرزند میرزا حسینعلی، در مقاله شخصی سیاح (ص 67 68) از زبان سیاحی موهوم گزارش داده که گزینش یحیی به جانشینی باب، از طراحیهای میرزا حسینعلی بوده است «که افکار متوجه شخص غایبی شود و به این وسیله بهاء الله محفوظ از تعرض ناس ماند» (درباره منشأ اختلاف این گزارشها و میزان اعتبار متون تاریخی بابی و بهائی در این زمینه رجوع شود به: حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص ل ج ز، محیط طباطبایی، گوهر، سال 3، ش 5، ص 343 348، ش 6، ص 426 431، ش 9، ص 700 706، سال 4، ش 2، ص 113 120، ش 3، ص 200 208، ش 4، ص 282 291). محیط طباطبایی به استناد گزارشهای تاریخی و برخی قرائن دیگر اظهار کرده که اساساً موضوع «وصایت» برای باب مطرح نبوده و رهبری بابیهها بعد از او به شیخ علی ترشیزی معروف به عظیم رسید و همو بود که بابیهها را به منظور اجرای نقشه قتل ناصر الدین شاه قاجار به تهران فراخواند (گوهر، سال 6، ش 3، ص 178 183، ش 4، ص 271 277).

در هر حال، بنابر بیشتر منابع، بعد از اعدام باب، عموم بابیه به جانشینی میرزا یحیی که باب او را «من یعدل اسمہ اسم الوحید» خطاب کرده بود معتقد شدند و چون در آن زمان یحیی بیش از نوزده سال نداشت، میرزا حسینعلی زمام کارها را در دست گرفت. نقش فعال میرزا حسینعلی در اقدامات بابیان و تصمیم جدي امير کبير براي فرونشاندن قیامها و شورشهاي آنها موجب شد که وي از میرزا حسینعلی بخواهد ایران را به قصد کربلا ترک کند، و او در شعبان 1267 به کربلا رفت (نبیل زرندی، ص 580، 584 585)، اما چند ماه بعد، پس از برکناري و قتل امير کبير، در ربيع الاول 1268، و صدارت یافتن میرزا آقاخان نوري، به دعوت و توصیه شخص اخير به تهران بازگشت.

در شوال 1268، حادثه تیراندازی دو تن از بابیان به ناصرالدین شاه پیش آمد و بار دیگر به دستگیری و اعدام بابیه انجامید (همان، ص 590 592). از نظر حکومت مرکزی، قرائن و شواهدی برای نقش میرزا حسینعلی نوري در طراحی این سوء قصد وجود داشت و به دستگیری او اقدام شد (زعیم الدوله تبریزی، ص 195). برخی منابع بابي (عزیه خانم نوري، ص 5 6) این نسبت را تأیید می کنند، اما منابع بهائی عموماً منکر آن اند. خود او نیز در نامه معروف به لوح شیخ (ص 15 16) از مداخله در این کار تبري جسته و حتي ادعا کرده که در زندان به احوال و حرکات حزب بابي می اندیشیده و قصد اصلاح و تهذیب آنان را داشته است. با اینهمه، بهاء الله احتمالاً به منظور مصون ماندن از تعقیب و دستگیری، که چه بسا به اعدامش می انجامید، مدتی در مقر تابستانی سفارت روس در زرگنده شمیران به سربرد و بنابر منابع بهائی، به رغم اصرار سفیر روس بر ادامه اقامت وي در آنجا و امتناع از تسلیم او به نمایندگان شاه، سرانجام سفیر از وي خواست که به خانه صدر اعظم برود و «ضمناً از مشار الیه [میرزا آقاخان نوري، صدر اعظم] به طور صریح و رسمي خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وي می سپارد در حفظ و حراست او بکوشد» (شوقي افندي، قرن بدیع، ج 1، ص 318)، «و اگر آسیبی به بهاء الله برسد و حادثه ای رخ دهد»، شخص صدر اعظم مسئول سفارت روس خواهد بود (نبیل زرندی، ص 593). توجه خاص سفیر روس به سرنوشت باب و بابیان، موجب شد که وي بعد از تسلیم میرزا حسینعلی به صدر اعظم، همچنان مراقب کار باشد و با پیگیری موضوع و «پیغام شدید»، موجبات رهایی او را از زندان فراهم آورد. میرزا حسینعلی به دستور حکومت ایران، باید تهران را به مقصد بغداد ترک می گفت. سفیر روس از وي خواست «که به روسیه برود و دولت روس از او پذیرایی خواهد نمود»، اما او نپذیرفت، هنگام سفر تبعید نیز نماینده ای از سوي سفارت روس همراه کاروان بود (همان، ص 611 612، 617 618، شوقي افندي، قرن بدیع، ج 2، ص 48، نیز نجفی، کتاب دوم، ص 622 631). بابیان دیگر نیز ناگزیر از ترک تهران و رفتن به بغداد شدند.

منابع بهائی توجه دولت روس به سرنوشت میرزا حسینعلی نوري را با علاقه خاص دختر سفیر روس به مشار الیه پیوند می دهند (نبیل زرندی، ص 594). این ادعا با سیر تاریخی وقایع سازگار نیست، چرا که پس از رسیدن به بغداد، میرزا حسینعلی نامه ای به سفیر روس نگاشت و از وي و دولت روس جهت این حمایت قدردانی کرد. سالها بعد نیز در لوحی خطاب به نیکلایچ الکساندر دوم به این کمک سفیر روس اشاره و از دولت روس سپاسگزاری کرد (آثار قلم اعلي، ج 1، ص 76، شوقي افندي، قرن بدیع، ج 2، ص 49).

وجود چنین مواردی در مکتوبات و نامه های میرزا حسینعلی و اخلاف او سبب شده است که موضوع ارتباط دول استعماری با آیینهای بابي و بهائی یکی از مسائل جدي و پر مناقشه تاریخ بهائیت شود. علی رغم ادعای برخی ردیه های موجود، سند متقنی در مورد اینکه دولتهای استعماری پدیدآورنده آیینهای بابي و بهائی باشند در دست نیست. تاریخ تکوین این دو مذهب، بیش از هر چیز، دگراندیشی فرقه ای در درون مکتب شیخی و تنشهای

اعتقادي، سياسي و تاريخي را به عنوان موجد و مسبب اصلي آنها به ذهن متبادر مي کند، ولي در علاقه دول
استعماري به پيگيري حوادث آنها، و گاهي دخالت آشکار در سير تحولات اين آيينها از جمله فشار سياسي دولت
روس براي حفظ جان ميرزا حسينعلي نوري نيز هيچگونه شكي وجود ندارد. موارد ديگري از اين علاقه دول
استعماري، در منابع بهائي و غير بهائي گزارش شده است، از جمله در 1278، سر آرنولد باروز كمبال (1)، جنرال
قنسولي دولت انگلستان، با ميرزا حسينعلي در بغداد ملاقات و قبول حمايت و تابعيت دولت انگليس و مهاجرت
به هند استعماري يا هر نقطه ديگري را به او پيشنهاده کرد (شوقي افندي، قرن بديع، ج 2، ص 125 126). نظير
همين تقاضا را نايب کنسول فرانسه در ايامي که وي در ادرنه بود از او داشت و از وي خواست که تابعيت فرانسه
را بپذيرد تا مورد حمايت و تقويت قرار گيرد (آيتي، 1342، ج 1، ص 380 381). نامق پاشا، والي بغداد، نيز که گاه
به جذب ايرانيان مخالف دولت بي ميل نبود، با ميرزا حسينعلي به غايت احترام رفتار مي کرد و به تذکرات دولت
ايران اعتنايي نداشت (شوقي افندي، قرن بديع، ج 2، ص 126 127). در ايام اقامت او و بابيهها در عراق و
استانبول، براي ايشان مقرري نيز تعيين شده بود که بعدها ميرزا حسينعلي از اينکه قبول شهريه از دولت نموده
بود، اظهار پشيماني مي کرد (نوري، مجموعه الواح مبارکه، ص 159، درباره مقرري ميرزا حسينعلي و برادرش در
عثماني رجوع شود به: مامقاني، ص 383 384).

پس از تبعيد ميرزا حسينعلي به بغداد، اين شهر و شهرهاي کربلا و نجف مرکز ثقل فعاليتهاي بابيان شد و روز به
روز بر جمعيت ايشان افزوده مي شد. ميرزا يحيي نيز که عموم بابيان او را جانشين بلا منازع باب مي دانستند و
در هنگام تيراندازي به شاه در نور بسر مي برد، توانسته بود با لباس درويشي و عصا و کشکول، مخفيانه به بغداد
برود (ميرزا آقا خان کرمانی و روحی، ص 301، حاجي ميرزاجاني کاشاني، مقدمه براون، ص ل ط، قس نبيل
زرندي، ص 613). او چهار ماه زودتر از بهاء الله به بغداد رسيد (قس نوري، لوح شيخ، ص 123) اما بنابر روش
سابق، اکثر اوقات را در خفا مي گذراند و ميرزا حسينعلي عملاً رهبري بابيان را در دست داشت. اين موقعيت از
يک سو و بروز برخي ادعاها در ميان بابيهها از سوي ديگر، سبب شد که ميرزا حسينعلي گهگاه نزد خاصان خويش
داعيه هايي را مطرح کند و به تصرف مسند رياست بابيان بينديشد، اما بعضي از قدماي بابيه رفتار رياست طلبانه
و تمهيدات او را براي کنار زدن برادرش دريافتند و موضوع را به ميرزا يحيي گوشزد کردند و در نتيجه آن، ميرزا
حسينعلي بغداد را ترک گفت و با نام مستعار «درويش محمد» به مدت دو سال، در جبال سلیمانیه عراق، در
ميان دراويش نقشبنديه و قادريه زيست (ميرزا آقا خان کرمانی و روحی، ص 302، عزيزه خانم نوري، ص 11 12،
عبدالبهاء، مقاله شخصي سياح، ص 68 71، شوقي افندي، قرن بديع، ج 2، ص 116 117). سرانجام نيز با
نوشتن نامه «عريضه» اي ترحم انگيز برادر را بر سر مهر آورد و به تعبير خودش «از مصدر امر حکم رجوع صادر
شد» (نوري، ايقان، ص 195) و در حدود 1274 به بغداد بازگشت (ميرزا آقا خان کرمانی و روحی، همانجا، عبد
البهاء، مقاله شخصي سياح، ص 69، عزيزه خانم نوري، ص 11 13).

بعد از بازگشت به بغداد، ميرزا حسينعلي همچنان خود را مطيع برادرش مي دانست و در 1278 کتاب ايقان را در
اثبات دعاوي باب نوشت و بر انقياد خود نسبت به جانشين او (يحيي، کلمه مستور) تاکيد کرد (نوري، ايقان،
همانجا، در چاپهاي بعدي، «کلمه مستور» به «کلمه عليا» تغيير يافته است).

موضوع ديگري که در سالهاي اقامت با بيان در بغداد (1269 1279) روي داد، دعوي «من يظهره اللهی» چند تن از
آنان بود. «من يظهره الله» (کسي که خدا او را آشکار مي کند) عنواني است که باب، بعد از ادعاي شريعت جديد و
تأليف کتاب بيان، براي «موعود بيان» انتخاب کرد. او در کتاب بيان فارسي، خود را مبشر اين موعود خوانده و

پیروانش را به ایمان آوردن به این مظهر جدید، که به مراتب اعظم و اشرف از ظهور خود اوست، سفارش و تأکید کرده بود که «وقت ظهور من یظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست» (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص 1 ل، به نقل از جاهای متعدد بیان فارسی). با اینهمه، از تعبیرات وی بر می آید که زمان تقریبی دو هزار سال را در نظر داشته است، بویژه آنکه ظهور آن موعود را به منزله نسخ بیان می دانسته است. اما شماری از سران بابیه به این موضوع اهمیت ندادند و چه بسا با توجه به سستی و ناتوانی میرزا یحیی در اداره امور، و به انگیزه های دیگر، خود را «موعود بیان» خواندند. به نوشته میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی (ص 303) «کار به جایی رسید که هر کس بامدادان از خواب پیشین بر می خاست، تن را به لباس این دعوی می آراست» و به نوشته شوقی افندی، سومین رهبر بهائیان، فقط در بغداد بیست و پنج نفر این مقام را ادعا کردند (نیز رجوع شود به: عزیه خانم نوری، ص 42 43). بیشتر این مدعیان با طراحي میرزا حسینعلی و همکاری میرزا یحیی یا کشته شدند یا از ادعای خود دست برداشتند.

حضور بابیان در عراق بویژه در کربلا و نجف، مشکلات دیگری نیز آفرید. به نوشته برخی منابع بهائی (شوقی افندی، قرن بدیع، ج 2، ص 106 107) در عراق شیوه بابیان این بود که شبهای تار، به دزدیدن ملبوس و نقدینه و کفش و کلاه زوار اماکن مقدسه بپردازند، و به تعبیر میرزا حسینعلی «در اموال ناس من غیر اذن تصرف می نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می شمردند» (اشراق خاوری، 1327 ش، ج 7، ص 130). علاوه بر آن، در میان خود بابیهها نیز بازار آشوبگری و آدمکشی رونق داشت و برخی منابع بابی از دخالت میرزا حسینعلی در این فجایع خبر داده اند (عزیه خانم نوری، ص 15 16)، برای فهرست کتابهای پیروان باب از گزارش کارهای میرزا حسینعلی در عراق رجوع شود به: عزیه خانم نوری، مقدمه ناشر، ص 2 4). به نوشته ادوارد براون (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه، ص ما) بر اثر کثرت جنگ و جدال که هر روزه ما بین بابیان و مسلمانان دست می داد، از دست ایشان بنای شکایت گذاردند، دولت ایران نیز نگران آشوبگری بابیهها بود، از اینرو از دولت عثمانی خواست که بابیهها را از بغداد انتقال دهد و دولت عثمانی برای خاتمه دادن به این نزاعها، که لا ینقطع در عراق عرب روی می داد، در اوایل 1280 آنان را از بغداد به استانبول و بعد از چهار ماه به ادرنه کوچ داد. گفتنی است که بابیهها در دوره اقامت بغداد، با قبول تابعیت دولت عثمانی و قرار گرفتن در حمایت آنان، این امکان را یافته بودند که نسبت به مقامات ایرانی با آزادی و بی پروایی و اوصاف گوناگون سخن بگویند و بنویسند (محیط طباطبایی، سال 3، ش 5، ص 345).

همزمان با خروج بابیهها از بغداد، میرزا حسینعلی نخست در باغ نجیب پاشا، در بیرون بغداد و سپس در ادرنه، زمزمه «من یظهره اللهی» ساز کرد و از همانجا نزاع و جدایی آغاز شد (درباره ادعای پنهانی او در 1275، پیش از تألیف ایقان رجوع شود به: محیط طباطبایی، سال 5، ش 11 و 12، ص 830 831). بابیهایی که ادعای او را نپذیرفتند و بر جانشینی میرزا یحیی (صبح ازل) باقی ماندند، ازلی نام گرفتند و پذیرندگان ادعای میرزا حسینعلی (بهاء الله) بهایی خوانده شدند (برخی منابع بهائی، شروع امر میرزا حسینعلی را به دوران زندانی بودن او در تهران نیز نسبت می دهند رجوع شود به: شوقی افندی، قرن بدیع، ج 1، ص 218). میرزا حسینعلی با ارسال نوشته های خود به اطراف و اکناف، رسماً بابیان را به پذیرش آیین جدید فراخواند و دیری نگذشت که بیشتر آنان به آیین جدید ایمان آوردند و به ظن قوی از میان رفتن قدماتی بابیه، در طول این مدت، از مهمترین عوامل موفقیت او بود (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص ما، مج).

میرزا حسینعلی، با آنکه در ادرنه رسماً ادعاهای خود را آشکار کرد، در همین شهر نامه ای مفصل برای ناصر الدین

شاه (لوح سلطان) نوشت. محتوای اصلی نامه گذشته از درخواست از شاه برای تجدید نظر نسبت به بابیه‌ها و احتراز از اعتماد به اخبار اطرافیان و دیگران گزارشی است از وضع خود او و پیروان باب در مدت دوازده سال اقامت در بغداد و سه سال اقامت در ادرنه، و این که در این مدت «ابداً خلاف دولت و ملت و مغایر اصول و آداب اهل مملکت از این عباد ظاهر نشده» و «آنچه از قبل، بعضی از جهال ارتکاب نموده اند ابداً مرضی نبوده» است (برای متن کامل این نامه رجوع شود به: عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص 114 165). گویا مقصود او از نگارش این نامه جلب توجه شاه برای بازگشت آنان به ایران و اعلام تبعیت از شاه بوده است (محیط طباطبایی، سال 3، ش 5، ص 347). این نکته که میرزا حسینعلی در نامه خود به هیچ روی به مقامات ادعایش اشاره نکرده و بر عدم ارتباط با نمایندگان دولتهای بیگانه تأکید ورزیده، در خور تأمل است، موضوع انتقال شخص میرزا حسینعلی و چند نفر از خواص او از بغداد به جایی بسیار دور که دسترس به حدود ایران نداشته باشند، یا دستگیری و تسلیم آنها به مأموران ایرانی در سرحدات، را وزیر خارجه وقت، از طرف ناصرالدین شاه، طی دو نامه به کنسول ایران در بغداد نوشته بود تا وی با مقامات عثمانی در میان بگذارد و عامل اصلی آن را «فساد و اضلال سفهاء، ... و فتنه و تحریک قتل» ذکر کرده بود که از نظر دولت ایران میرزا حسینعلی سردمدار آن بود (برای متن دو نامه مورد اشاره رجوع شود به: نجفی، کتاب دوم، ص 644 647، تصویر این دو نامه را ادوارد براون در کتابش «موادی برای مطالعه در آیین بابی» (2) آورده است رجوع شود به: محمود، ج 5، ص 1301). آنچه مخصوصاً در بررسی نامه میرزا حسینعلی به ناصرالدین شاه و برخی نوشته‌های دیگر او نباید نادیده گرفته شود این است که سالهای پایانی اقامت میرزا حسینعلی و اطرافیانش در بغداد با حضور اجباری برخی از رجال عصر قاجار، مثل میرزا ملکم خان، بعد از بسته شدن فراموشخانه تهران در 1275، مصادف بود، همچنانکه توقفشان در استانبول و ادرنه با حضور میرزا فتحعلی آخوندزاده در استانبول همزمان شد و آشنایی میرزا حسینعلی با اندیشه‌ها و مکتوبات این افراد، در تحولات فکری او و تغییر روش نسبت به حکومت ایران تأثیر جدی گذاشت (محیط طباطبایی، سال 3، ش 5، ص 345 348، ش 6، ص 427).

در هر حال، منازعات ازلی و بهائی در ادرنه شدت گرفت و اهانت و تهمت و افترا و کشتار رواج یافت و هر یک از دو طرف بسیاری از اسرار یکدیگر را باز گفتند، میرزا حسینعلی در کتابی به نام بدیع، وصایت میرزا یحیی را انکار و به برخی از رفتارها و اعمال او «که خجالت می کشید از ذکرش» اشاره کرد (نیز رجوع شود به: نوری، اقتدارات، ص 319). در برابر، طرفداران ازل نیز از این قماش مطالب را درباره میرزا حسینعلی بر شمردند و بویژه، خواهرش، عزیه خانم، کتاب تنبیه النائمین را در افشای کارهای برادر نوشت (برای تفصیل بیشتر رجوع شود به: نجفی، کتاب اول، ص 328 353). یکبار نیز میرزا حسینعلی برادرش را به مباحله فراخواند. در این بحبوحه، به ادعای برخی منابع بهائی (رجوع شود به: شوقی افندی، قرن بدیع، ج 2، ص 229) میرزا یحیی برادر خویش را مسموم کرد و بر اثر همین مسمومیت میرزا حسینعلی تا پایان عمر به رعشه دست مبتلا شد. میرزا حسینعلی نیز در نامه‌ای به سلطان عثمانی از قصد برادرش بر «فتنه و خروج» خبر داد (رجوع شود به: موحد، ص 102 110). سرانجام، حکومت عثمانی برای پایان دادن به این درگیری‌ها که گاهی منشأ آن منازعات مالی بود (رجوع شود به: مامقانی، ص 383 384) و نیز به سبب نگرانی از «احترامات فائقه‌ای که قناسل خارجه مقیم ادرنه نسبت به وجود مبارک مرعی می داشتند» (شوقی افندی، قرن بدیع، ج 2، ص 271)، در 1285، میرزا حسینعلی و پیروانش را به عکا در فلسطین، و میرزا یحیی و یارانش را به ماغوسه (فاما گوستا) (3) در قبرس فرستاد (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص مب)، لکن دشمنی در میان دو گروه ادامه یافت و قتل دوتن از پیروان میرزا یحیی به

دست پیروان میرزا حسینیعلی موجب مشکلاتی برای او شد. (درباره حکم رسمی دولت عثمانی به انتقال میرزا حسینیعلی به عکا و گزارش استنطاقات چند تن از نزدیکان وی در دادگاه عثمانی و نیز پیشنهاد سفیر انگلیس برای فرستادن وی به عکا رجوع شود به: موحد، مامقانی، همانجاها). میرزا حسینیعلی مدت نه سال در قلعه ای در عکا تحت نظر بود و پانزده سال بقیه عمر خویش را نیز در همان شهر گذراند و در هفتاد و پنج سالگی در شهر حیفای از دنیا رفت.

میرزا حسینیعلی پس از اعلام «من یظهره اللهی» به فرستادن نامه (الواح) برای سلاطین و رهبران دینی و سیاسی جهان اقدام کرد و ادعاهای گوناگون خود را مطرح ساخت، همچنانکه برای اثبات مقاماتی که ادعا کرده بود، و نیز دفاع از خود در برابر ازلیها، به نگارش کتب پرداخت و به اصرار پیروانش «صدور احکام» نمود. بارزترین مقام ادعایی او ربوبیت و الوهیت بود. او در الواحی که صادر کرد و در منشآت که نوشت و در اشعاری که سرود، بارها درباره خود تعبیراتی چون خدای خدایان، آفریدگار جهان، کسی که «لم یلد و لم یولد» است، خدای تنهای زندانی، معبود حقیقی، رب ما یری و ما لا یری به کار برد. همین ادعا را اخلافش درباره وی ترویج کردند، و در نتیجه پیروانش نیز خدایی او را باور کردند (عبد البهاء، مقام پدرش را «احدیت ذات هویت وجودی» خوانده است) و قبر او قبله آنان شد (یزدانی، ص 96، اشراق خاوری، 1331 ش، ص 18). از تعبیرات مختلف میرزا حسینیعلی در ادعای خدایی، بر می آید که وی بر اثر آشنایی اندک با آرا و آثار عرفانی، تقلیدی ناقص و نارسا از برخی تعبیرات عرفا داشته و گاهی در نوشته های خود به علما نسبت به «ذکر ربوبیت و الوهیت» توجیهاتی را پیش کشیده است (لوح شیخ، ص 31، 105).

گذشته از ادعای ربوبیت، او شریعت جدید آورد و کتاب اقدس را نگاشت که بهائیان آن را «مهیمن بر جمیع کتب» و «ناسخ جمیع صحائف» و «مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی» می شمارند (عبد البهاء، مکاتیب، ج 1، ص 343، فاضل مازندرانی، ج 1، ص 161). بابیهایی که از قبول ادعای او امتناع کردند، یکی از انتقاداتشان همین شریعت آوری او بود، ازینرو که به اعتقاد آنان، نسخ بیان نمی توانست در فاصله زمانی بسیار کوتاه روی دهد (عزیه خانم نوری، ص 46 47)، بویژه آنکه در برخی آثار بهائی گفته شده که تفاوت بیان با اقدس، همانند تفاوت «کعبه با سومنات» است (گلپایگانی، 1334، ص 166) و احکام این دو آیین هیچ مشابهتی با یکدیگر ندارند، در عصر بیان، یعنی چند سال قبل از ادعای میرزا حسینیعلی، بابیهها باید به «ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق» دست می یازیدند و در عصر بهاء الله اساس دین جدید «رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و...» بود (عبد البهاء، مکاتیب، ج 2، ص 266). با اینهمه، میرزا حسینیعلی در برخی جاها منکر «نسخ بیان» شد و بر برخی مخالفانش که به او «نسبت داده اند که احکام بیان را نسخ نموده» نفرین کرد (نوری، اقتدارات، ص 103).

جدی ترین برهان او بر حقانیت ادعایش، مانند سید باب، سرعت نگارش و زیبایی خط بود و به نوشته شوقی افندی «در طی دو سال اول مراجعت مبارک در هر شبانه روز معادل تمام قرآن از لسان قدم، آیات و الواح نازل می گردید»، بسیاری از این نوشته ها، بعدها به دستور میرزا حسینیعلی نابود شد (قرن بدیع، ج 2، ص 145 146). میرزا حسینیعلی داعیه درس ناخواندگی نیز داشت (عبد البهاء، مقاله شخصی سیاح، ص 116 117) و به تبع او، جانشینان و پیروانش نیز بر این داعیه اصرار می ورزیدند (همو، مکاتیب، ج 3، ص 347) و با پیوند دادن این ادعا به سرعت نگارش، در تثبیت حقانیت او می کوشیدند، اما گذشته از پرورش وی در خانواده ای اهل ادب، در بیشتر منابع بهائی و در آثار میرزا حسینیعلی تصریحات فراوان بر درس خواندگی و مطالعه کتابهای مختلف از تفسیر و

حدیث و عرفان، وجود دارد (برای نمونه رجوع شود به: فاضل مازندرانی، ج 1، ص 193، نوری، مجموعه الواح مبارکه، ص 139 142، همو، اقتدارات، ص 105 284، آیتی، 1342، ج 1، ص 256 257) و این جمله وی که «دوست ندارم که اذکار قبل بسیار اظهار شود، زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسبی نه بر موهبت الهی» (نوری، آثار قلم اعلی، ج 3، ص 118) ظاهراً از سبب محو آثار پیشین که در آنها به مطالب کتب مختلف اشاراتی وجود دارد و نیز از انگیزه او در ادعای درس ناخواندگی حکایت می‌کند.

میرزا حسینعلی آثار متعددی نگاشت که اهم آنها عبارت است از: ایقان در اثبات قائمیت سید علی محمد باب که آن را در آخرین سالهای اقامت بغداد، در پاسخ پرسشهای دایی سید علیمحمد باب و جذب او به مسلک بابی، نگاشت. وی در این اثر کوشیده است که از نظر انشایی به سبک بیان نزدیک شود و، گذشته از آن، شباهتی را که درباره خودش، از نظر داعیه «من یظهره اللهی» نزد بابیان مطرح بوده است بر طرف سازد. وجود اشتباهات نسبتاً فراوان املایی، انشایی، نحوی و غیر آن، و از همه مهمتر، اظهار خضوع میرزا حسینعلی نسبت به برادرش «کلمه مستور» سبب شد که این کتاب، از همان سالهای پایانی زندگی میرزا حسینعلی، پیوسته در معرض تصحیح و تجدید نظر قرار گیرد و حتی در ترجمه انگلیسی آن، که شوقی افندی انجام داده، تغییراتی نسبت به متن فارسی پدید آید (برای تفصیل سرگذشت ایقان رجوع شود به: محیط طباطبایی، سال 5، ش 11 و 12، ص 822 831، سال 6، ش 1، ص 15 23)، اقدس که کتاب احکام بهائیان است و آن را در 1290، یا اندکی بعد از آن، زمانی که در عکا تحت نظر بود، تألیف کرد (درباره این کتاب رجوع شود به: همو، سال 4، ش 10، ص 820 824، ش 11 و 12، ص 906 910)، آثار قلم اعلی، مشتمل بر شمار زیادی از الواح فارسی و عربی که وی صادر کرد، در چند جلد، مانند کتاب مبین، اشراقات و اقتدارات، هر یک مشتمل بر چند لوح فارسی و عربی، بدیع که موضوع آن دفاع از من یظهره اللهی خودش و رد بابیان بویژه اظهارات برادرش میرزا یحیی است در پاسخ به یکی از بابیان که رساله ای در ابطال ادعای میرزا حسینعلی نگاشته بود، و آکنده است از ناسزا به میرزا یحیی و دیگران و بدگویی از آنها، لوح شیخ، نامه ای است خطاب به شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی که در سالهای پایانی عمر نگاشته و در آن از اهداف خود و این که مورد عنایت خاص خداست، و نیز از رفتار ناصواب برادرش میرزا یحیی و انکار وصایت او سخن گفته و ضمن تکریم ناصرالدین شاه، کوشیده است تا اقدامات خود را در اصلاح «حزب بابی» بازگو کند. او همچنین فقراتی از نامه هایی را که برای سلاطین جهان فرستاده نقل کرده و تعالیم و برنامه های اصلاحی خود را بازگفته است. مراکز بهائی که به نشر آثار میرزا حسینعلی اهتمام دارند، بارها به صلاحدید مقامات بهایی در نسخه های کتابهای او تغییراتی داده اند، همچنین بازنگاری تاریخ باب و بهاء، آنگونه که با ادعاهای میرزا حسینعلی سازگار افتد، به دستور مقامات بهایی انجام گرفته است (همو، سال 2، ش 11 و 12، ص 952 961، سال 3، ش 5، ص 343 348، ش 6، ص 426 431، ش 9، ص 700 706).

عبدالبهاء. عباس افندی (1260 1340) ملقب به عبدالبهاء، پسر ارشد میرزا حسینعلی است و نزد بهائیان جانشین وی محسوب می‌گردد. بحران جانشینی بهاء الله تا حدود زیادی یادآور بحران جانشینی سید کاظم رشتی و سید علی محمد باب است. کانون اصلی بحران، مناقشه رهبری میان عباس افندی و برادرش، محمد علی، بود. منشأ این مناقشات صدور «لوح عهدی» از سوی میرزا حسینعلی بود، که در آن جانشین خود را عباس افندی (و به تعبیر او: غصن اعظم) و بعد از او محمد علی افندی (غصن اکبر) معین کرده بود. او در این لوح، ضمن تأکید بر اینکه به «انزال آیات» اشتغال داشته، پیروانش را به دوری از کینه و نزاع و سخنان ناروا فراخوانده و توصیه کرده بود که زبان را به گفتار زشت نیالایند، و، گویا به یاد منازعات گوناگون گذشته خود و برادرش، عبارت قرآنی «عفا الله

عما سلف» (خدا آنچه را که پیش از این روی داد می بخشد) را افزوده بود (نوری، مجموعه الواح مبارکه، ص 399 403).

هر چند عباس افندی سرانجام بر برادرش غلبه یافت. در بادی امر، کلیه منتسبین به بهاء الله، به استثنای هفت نفر، بر مشار الیه شوریده و با محمد علی همراه شدند. دور نمی نماید که این گرایش به محمد علی، ناشی از نقشی بوده است که او در نشر و توزیع آثار پدرش داشت، وی در سال 1308، از جانب میرزا حسینعلی، به هند رفت و آثار او را به چاپ رساند. پیروان آیین بهائی، از این حیث، مرهون وی اند (محیط طباطبایی، سال 6، ش 1، ص 22). سردمدار منکران عبد البهاء، میرزا آقاجان کاشانی نخستین مؤمن و کاتب بهاء الله بود. او و چند تن از نزدیکان و فرزندان میرزا حسینعلی با نوشتن نامه ها و کتابهایی به فارسی و عربی و فرستادن پیام برای بهائیان، در مقام انکار جانشینی عبد البهاء برآمدند و وی را خارج از «دین بهاء» خواندند (زعیم الدوله تبریزی، ص 315). بار دیگر، منازعات آغاز شد و هر یک از دو طرف در نوشته هایشان از تعبیرات زشت و نسبتهایی چون سرقت اوراق و الواح، و حتی احکام، در حق یکدیگر دریغ نکردند (عبد البهاء، مکاتیب، ج 1، ص 442 443، شوقی افندی، توقیعات مبارکه، ص 138 139، 146 148، اشراق خاوری، 1331 ش، ص 27، فیضی، ص 54). منابع بهائی نقل می کنند که محمد علی و طرفداران او در ایجاد تضییقات حکومتی برای عبد البهاء، زندانی شدن و حتی توطئه قتل او دست داشته اند (فیضی، ص 97 102). این منازعات، مانند موارد قبل، برای عده ای سؤال برانگیز بود و به تعبیر برخی منابع بهائی (همان، ص 57)، بر حیثیت امر بهائی لطمه وارد ساخت. (برای نمونه رجوع شود به: حاجی میرزا جانی کاشانی، مقدمه براون، ص 60). عبد الحسین آیتی، بعد از آنکه آیین بهائی را رها کرد، در کتاب کشف الحیل (ج 3، ص 125 129) چکیده ای از مطالب کتاب «موادی برای مطالعه درباره آیین یابی» ادوارد براون را درباره منازعات دو برادر نقل کرده است.

عبد البهاء در مقام رهبری بهائیان و با تأکید بر این که هیچ ادعایی جز پیروی از پدرش و نشر «تعالیم» او ندارد، با توجه به اوضاع اجتماعی و دینی و به منظور جلب رضایت مقامات عثمانی، رسماً و با التزام تمام، در مراسم دینی اسلامی، از جمله نماز جمعه، شرکت می کرد و به بهائیان نیز سفارش کرده بود که در آن دیار بکلی از سخن گفتن درباره آیین جدید بپرهیزند (مهتدی، ج 2، ص 153، محیط طباطبایی، سال 4، ش 3، ص 204). او همچنین برای حکومت‌های مختلف به تناسب اوضاع سیاسی دعا می کرد، الکساندر سوم امپراتور روس، که به پیروان آیین بهائی اجازه ساختن معبد (مشرق‌الاذکار) در عشق آباد را داده بود، بنا به دستور عبد البهاء، بهائیان باید پیوسته تأیید و تسدید او را از خداوند مسئلت می کردند (سلیمانی اردکانی، ج 2، ص 282). حکومت عثمانی نیز، خصوصاً با توجه به بی‌اعتنایی ناصر الدین شاه نسبت به نامه میرزا حسینعلی و احتمالاً برای رفع یا تخفیف سختگیریهای موجود، با عبارت «الدولة العثمانية و الخلافة المحمدية» مشمول دعای او بود (عبد البهاء، مکاتیب، ج 2، ص 312). با اینهمه، به سبب سوابق طولانی بابیان و بهائیان در خاک عثمانی و نیز بروز درگیریهای جدی بین عبد البهاء و برادرش، مشکلاتی از سوی سلطان عبد الحمید عثمانی برای او پدید آمد و از 1319 تا 1327 که عبد الحمید از سلطنت خلع و دوره جدید حکومت عثمانی آغاز شد، وی تحت نظر بود. در اواخر جنگ جهانی اول، در شرایطی که عثمانیها درگیر جنگ با انگلیسیها بودند و آرتور جیمز بالفور، وزیر خارجه انگلیس، در صفر 1336 / نوامبر 1917 اعلامیه مشهور خود مبنی بر تشکیل «وطن ملی یهود» در فلسطین را صادر کرده بود، مسائلی روی داد که جمال پاشا، فرمانده کل قوای عثمانی، عزم قطعی بر اعدام عبد البهاء و هدم مراکز بهائی در عکا و حیفا گرفت. برخی مورخان، منشأ این تصمیم را روابط پنهان عبد البهاء با قشون انگلیس، که تازه در فلسطین مستقر

شده بود، می دانند. منابع بهائی نیز نوشته اند که او مقدار زیادی گندم از املاک خویش ذخیره کرده بود و آنها را در اختیار قشون انگلیس گذاشت، اما معمولاً در منابع بهائی، تصمیم جمال پاشا را به سعایت‌های «ناقضین» (طرفداران محمد علی افندی) نسبت می دهند (فیضی، ص 259 262) و در عین حال تصریح می کنند که لرد بالفور در همان روز وصول خبر به جنرال النبی (4) سالار سپاه انگلیس در فلسطین دستور تلگرافی صادر و تأکید نمود که «به جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبد البهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد» (شوقی افندی، قرن بدیع، ج 3، ص 297). ظاهراً برای سپاسگزاری از این عنایت دولت انگلیس بوده است که بلافاصله بعد از آن که حیفاً در ذیحجه 1336 / سپتامبر 1918، به تصرف قشون انگلیس درآمد، عبد البهاء برای امپراتور انگلیس، ژرژ پنجم، دعا کرد و از این که سرپرده عدل در سراسر سرزمین فلسطین گسترده شده به درگاه خدا شکر گزارد (عبد البهاء، مکاتیب، ج 3، ص 347). دریافت نشان شهسواری (نایت هود) (5) از دولت انگلیس و ملقب شدن وی به عنوان «سر» نیز بعد از استقرار انگلیسیها در فلسطین صورت گرفت (شوقی افندی، قرن بدیع، ج 3، ص 299، آیتی، 1342، ج 2، ص 305). عبد البهاء در 1340 (1300 ش) درگذشت و در حیفاً به خاک سپرده شد. در مراسم خاکسپاری او نمایندگانی از دولت انگلیس حضور داشتند و وینستون چرچیل، وزیر مستعمرات بریتانیا، با ارسال پیامی مراتب تسلیت پادشاه انگلیس را به جامعه بهائی ابلاغ کرد (شوقی افندی، قرن بدیع، ج 3، ص 321 322). از مهمترین رویدادهای زندگی عبد البهاء، سفر او به اروپا و امریکا بود. پس از خلع عبد الحمید از سلطنت، محدودیت‌های عبد البهاء نیز بر طرف شد و او در 1328، به دعوت بهائیان اروپا و امریکا از فلسطین به مصر و از آنجا به اروپا و یک بار دیگر به آمریکا رفت. این سفر از آن جهت اهمیت دارد که نقطه عطفی در ماهیت آیین بهائی محسوب می گردد. پیش از این مرحله، آیین بهائی بیشتر به عنوان یک انشعاب از اسلام بروز کرده بود و حتی رهبران بهائی، در برخی مواضع، در بلاد عثمانی خود را شاخه ای از متصوفه شناسانده بودند (عبد البهاء در آخرین روز زندگی در مراسم نماز جمعه شرکت کرده بود رجوع شود به: اسلمونت، ص 75). در آن مرحله، رهبران و مبلغان این آیین برای اثبات حقانیت خود از درون قرآن و حدیث به جستجوی دلیل می پرداختند (برای نمونه رجوع شود به: نوری، ایقان، گلیپایگانی، فرائد) و آنها را برای مخاطبانشان که مسلمانان، بویژه شیعیان، بودند مطرح می کردند. پیروان اولیه آیین بهائی نیز از دین جدید همین تلقی را داشتند و به همین سبب، مهمترین متن احکامی این آیین، اقدس، از حیث صورت، تشابه کامل با متون فقهی اسلامی دارد و به ادعای منابع متأخر بهائی، با توجه «به محیط معتقدات مذهبی ایران و سوابق عقیده و سنت و عرف و عادت مردم»، در زمان پیدایی این آیین و «فقط به اعتبار شیعیان و ایرانیان معاصر با ظهور» آیین بهائی تدوین شده است (فرید، ص 42). اما شرایط تاریخی و فاصله گرفتن رهبران بهائی از ایران و نیز عدم موفقیت در جلب نظر مخاطبان اولیه، و نیز مهاجرت شماری از پیروان این آیین به کشورهای غربی و آشنایی رهبران بهائی با اندیشه های جدید در دوره اقامت بغداد و استانبول و عکا، عملاً سمت و سوی این آیین را تغییر داد و آن را از صورت آشنای دینهای شناخته شده، بویژه اسلام، دور کرد. برخی محققان، یکی از دلایل عدم نشر کتاب اقدس در چند دهه اخیر، و نیز ترجمه نشدن آن به زبانهای اروپایی، را همین تغییر روش می دانند.

عبد البهاء در سفر سه ساله خود آنچه را که بهائیان به عنوان تعالیم دوازده گانه می شناسند، ولی عملاً به هجده تعالیم بالغ می شود (مومن 6، ص 185) مدون و معرفی نمود و تعالیم باب و بهاء را با آنچه در قرن نوزدهم در غرب، خصوصاً تحت عناوین روشنگری و مدرنیسم و اومانیسم متداول بود، آشتی داد. به عبارت دیگر تعلیمات آیین بهائی با سفر عبد البهاء به غرب، طنین دیگری یافت. برخی از این تعالیم در گفتار و نوشتار میرزا حسینعلی

نوري مستتر بود و برخي ديگر نتيجه مطالعات، تجربيات و برخوردهاي عبد البهاء با تفكر غربي، بويژه الهيات جديد مسيحي و نيز اندیشه ها و آمال ترقي و تجدد در مغرب زمين، بود (دايرة المعارف جهان اسلام آکسفورد) 7، ذيل «~i'Baha ~». نمونه اي از اين جمع آوري و التقاط که تفاوت تعليم بهائي، قبل و بعد از سفر عبد البهاء به غرب، را چشمگير مي سازد تعليم راجع به وحدت لسان و خط است. اين تعليم بر گرفته از پيشنهاد زبان اختراعي اسپرانتو است که در اوایل قرن بيستم طرفداراني يافته بود، ولي بزودي غير عملي بودن آن آشکار شد و در بوته فراموشي افتاد (نوري، در لوح شيخ، ص 101 102، نيز اشاره اي به اين خط کرده است). موارد ديگر تعليم دوازده گانه عبارت است از: ترک تقلید (و به تعبير متداول نزد بهائيان، تحري حقيقت)، تطابق دين با علم و عقل، وحدت اساس اديان، بيت العدل، وحدت عالم انساني، ترک تعصبات، الفت و محبت ميان افراد بشر، تعديل معيشت عمومي، تساوي حقوق رجال و نساء، تعليم و تربيت اجباري، صلح عمومي و تحريم جنگ. عبد البهاء اين تعليم را از ابتکارات پدرش قلمداد مي کرد و در مواضع گوناگون گفته بود که پيش از او چنين تعليمي وجود نداشته است (عبد البهاء، خطابات، ص 191)، با اينهمه در معرفي آيين بهائي و آنچه ميرزا حسينعلي آورده است، بر اين نکته که او «تجديد تعليم انبيا» کرده و «اساسي که جمیع پيغمبران گذاشتند آن اساس بهاء الله است و آن اساس، وحدت عالم انسانيت، آن اساس محبت عمومي است، و آن اساس صلح عمومي بين دول است و...» (همو، خطابات، چاپ زرقي و کردي، ج 1، ص 18 19، ج 2، ص 286) تأکيد کرده بود.

عبد البهاء چندین کتاب نیز نوشت که اهم آنها بدین قرار است: مقاله شخصي سياح، گزارشي است از زبان یک سياح موهوم، درباره تاريخ و تعليم باب و بهاء (درباره اين کتاب و تأثير آن از آثار آخوندزاده رجوع کنيد به: محيط طباطبايي، سال 3، ش 6، ص 427، سال 4، ش 2، ص 115)، مفاوضات، مکاتيب، خطابات، هر سه مشتمل بر مطالب مختلف و سخنرانيها و نامه هاي او، تذکرة الوفاء که زندگينامه شماری از قدمای آيين بهائي است. شوقي افندي

شوقي افندي ملقب به شوقي رباني (1314 1377 / 1336 ش) فرزند ارشد دختر عبد البهاء بود که بنا به وصيت وي، در رساله اي موسوم به الواح و وصايا به جانشيني وي منصوب شده بود. جانشيني شوقي افندي نیز، مانند موارد قبل، سبب مشاجرات و انشعابات ديگري در ميان بهائيان شد. در واقع، عبد البهاء نسبت به آنچه پدرش تعيين کرده بود، تجديد نظر کرد و برادرش، محمد علي افندي، را که بايد بعد از او به رهبري بهائيان مي رسيد کنار گذاشت و سلسله ولايت امر الله را تأسيس نمود که نخستين آنها شوقي بود و پس از آن بايد در نسل ذکور وي ادامه مي يافت (عبد البهاء، الواح و وصايا، ص 11 16). شوقي به ياري مادرش به رياست رسيد، ولي گروهی او را نپذيرفتند، برخي از آنان آيين بهائي را رها کردند که از آن جمله اند: عبد الحسين آيتي، فضل الله صبحي (مهتدي) و حسن نيکو، و برخي ديگر نسبت به اعتبار وصيت نامه ترديد کردند. شوقي، به رسم معهود اسلاف خود، به بدگويي و ناسزا به مخالفان پرداخت و آنان کتابهايي در پاسخ او و مشتمل بر گزارش دوران وابستگيشان به آيين بهائي و مشاهدات خود نگاشتند چون کشف الحيل عبد الحسين آيتي، خاطرات صبحي و فلسفه نيکو. شوقي، بر خلاف نيای خود، تحصيلات رسمي داشت و در دانشگاه آمريکايي بيروت و سپس در آکسفورد تحصيل کرده بود. تحصيلات او در اين شهر، به سبب درگذشت عبد البهاء، ناتمام ماند.

نقش اساسي او در تاريخ بهائي، توسعه تشکيلات اداري و جهاني اين آيين بود و اين فرايند، بويژه در دهه شصت ميلادي، در اروپا و آمريکا سرعت بيشتري گرفت و ساختمان معبدهاي قاره اي بهائي موسوم به مشرق الاذکار به اتمام رسيد. تشکيلات بهائي، که شوقي افندي به آن «نظم اداري امر الله» نام داد، زير نظر مرکز اداري و روحاني

بهائیان واقع در شهر حیفا که به «بیت العدل اعظم الهی» موسوم است اداره می گردد.

در زمان حیات شوقی افندی، حکومت اسرائیل در فلسطین اشغالی تأسیس شد. تأسیس این حکومت با مخالفت همه کشورهای اسلامی روبرو شد، و بویژه رفتار صهیونیستها با مسلمانان عواطف و احساسات عموم مسلمانان را جریحه دار کرد، اما شوقی، علاوه بر مکتوبات حاکی از موافقت او و بهائیان با تأسیس دولت اسرائیل، بعد از استقرار این دولت، با رئیس جمهور اسرائیل دیدار کرد و «مراتب دوستی بهائیان را نسبت به کشور اسرائیل بیان و آمال و ادعیه آنان را برای ترقی و سعادت اسرائیل» اظهار داشت (مجله اخبار امری، تیر 1333). او همچنین در پیام تبریک نوروز 1329، خطاب به بهائیان اعلام کرد که «مصدق وعده الهی به ابناء خلیل و وراث کلیم، ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر» شده است. در همین پیام، به پیوند استوار دولت اسرائیل با مرکز بین المللی جامعه بهائی اشاره شده است (شوقی افندی، توقیعات مبارکه، ص 290). موارد متعدد دیگری از ارتباط رهبران بهائی با حکومت اسرائیل، و تلاشهای آنان برای به رسمیت شناخته شدن آیین بهائی از سوی این حکومت، در مجلات اخبار امری بهائیان و توقیعات مبارکه شوقی افندی گزارش شده است. شوقی چند کتاب به فارسی و انگلیسی نوشت، قرن بدیع، اصل این کتاب به انگلیسی 8 است و در چهار جلد نوشته شده و مشتمل است بر تاریخ باب و بهاء تا صدمین سال اعلان ادعای باب، توقیعات مبارکه، مجموعه دستخطهای شوقی به مناسبتهای گوناگون است در شش جلد، به فارسی، دوربهائی، این کتاب به انگلیسی نوشته شده و مروری است بر تاریخ بهائیت و پیش بینی آینده آن طبق نظر عبد البهاء، و ترجمه کتاب تاریخ نبیل زرندي به انگلیسی 9 (درباره این کتاب رجوع کنید به: محیط طباطبایی، سال 3، ش 9، ص 706).

بنابر تصریح عبد البهاء در الواح و وصایا، پس از وی بیست و چهار تن از فرزندان ذکورش، نسل بعد از نسل، با لقب ولی امر الله باید رهبری بهائیان را به عهده می گرفتند و هر یک باید جانشین خود را تعیین می کرد «تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد» (عبد البهاء، مفاوضات، ص 45 46)، لکن شوقی افندی ربانی، نخستین فرد از این سلسله، عقیم بود و طبعا بعد از وفاتش، در 1337 ش، دوران دیگری از دو دستگی و انشعاب و سرگشتگی در میان بهائیان ظاهر شد. ولی سرانجام همسر شوقی افندی، روحیه ماکسول، و تعدادی از گروه 27 نفری منتخب شوقی ملقب به «ایادیان امر الله» اکثریت بهائیان را به خود جلب و مخالفان خویش را طرد و «بیت العدل» را در 1342 ش / 1963 تأسیس کردند. از گروه «ایادیان امر الله» در زمان نگارش این مقاله تنها سه نفر، یعنی روحیه ماکسول و دو تن دیگر، در قید حیات اند و با کمک افراد منتخب بیت العدل که به «مشاورین قاره ای» معروف اند رهبری اکثر بهائیان را به عهده دارند. طبق آمارهای بهائیان، جمعیت بهائیان در جهان، در 1371/1992، 5 میلیون نفر تخمین زده می شود.

انشعاب دیگری که به موازات رهبری روحیه ماکسول شکل گرفت، انشعاب «ریمی» بود. از آنجا که طبق پیش بینی عبد البهاء، رئیس دائمی «بیت العدل» باید «ولی امر الله» باشد و «بیت العدل» بدون ولی امر صلاحیت رهبری ندارد، چارلز میس ریمی ادعا کرد که جانشین شوقی و ولی امر است. او دلایلی نیز بر جانشینی خود ارائه و به توطئه قتل شوقی و از بین بردن وصیتنامه وی اشاره کرد. ریمی طرفدارانی در میان بهائیان پیدا کرد و گروه دیگری با عنوان «بهائیان ارتدکس» پدید آورد. این گروه امروزه در امریکا، هندوستان، استرالیا و چند کشور دیگر پراکنده اند. عده دیگری از بهائیان نیز پس از مرگ شوقی به رهبری جوانی از بهائیان خراسان، به نام جمشید معانی، روی آوردند. این جوان خود را «سماء الله» نامید و طرفداران او در اندونزی، هند، پاکستان و آمریکا پراکنده اند.

آیینها و باورهای بهائیان

نوشته هاي سيد علي محمد باب، ميرزا حسينعلي بهاء الله و عبد البهاء، تا حدي نيز شوقي افندي رباني، از نظر بهائيان مقدس است و در مجالس ايشان قرائت مي شود، اما كتب باب عموماً در دسترس بهائيان قرار نمي گيرد، و دو كتاب اقدس و ايقان ميرزا حسينعلي نوري است كه نزد بهائيان از اهميت خاصي برخوردار است. تقويم شمسي بهائي از نوروز آغاز گشته به نوزده ماه، در هر ماه به نوزده روز، تقسيم مي شود و چهار روز (در سالهاي كبسيه پنج روز) باقيمانده كه موسوم به ايام «هاء» است به عنوان ايام شكرگزارى و جشن تعيين شده است (آيتي، 1326 ش، ج 2، ص 208، اشراق خاوري، 1331 ش، ص 30 34، يزداني، ص 97 98). بهائيان موظف به نماز روزانه، روزه به مدت نوزده روز از طلوع تا غروب آفتاب (آخرين ماه سال)، و زيارت يكي از اماكن مقدسه ايشان، شامل منزل سيد علي محمد باب در شيراز و منزل ميرزا حسينعلي نوري در بغدادند. بهائيان همچنين به حضور در «ضيافات» موظف اند كه هر نوزده روز يك بار تشكيل مي گردد. در آيين بهائي نوشيدن مشروبات الكلي و مواد مضر به سلامت منع شده، و رضاييت والدين عروس و داماد در ازدواج ضروري شمرده شده است. منبع اصلي احكام در ميان بهائيان كتاب اقدس است. اين كتاب، متممي نيز دارد كه به رساله سؤال و جواب معروف است.

آيين بهائي از ابتدائي پيروي، در ميان مسلمانان به عنوان يك انحراف اعتقادي (فرقه ضاله) شناخته شد، ادعاي قائميت توسط سيد علي محمد باب، با توجه به احاديث قطعي، پذيرفته نبود. ويژگيهاي «مهدي» در احاديث اسلامي به گونه اي تبين شده كه راه هرگونه ادعاي بيجا را بسته است. مخالفت علما با سيد علي محمد باب به سبب همين ادعا و ادعاي بابيت او بود (رجوع كنيد به: باب، سيد عليمحمد شيرازي). مشكل بهائيت، از اين حيث مضاف است، ميرزا حسينعلي علاوه بر قبول قائميت سيد علي محمد باب و اينكه او دين جديدي آورده است، خود را «من يظهره الله» ناميد و ادعاي شريعت مستقل را مطرح كرد. همه مسلمانان، خاتميت پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم را مسلم مي دانند و بالطبع، هر ادعايي كه با اين اعتقاد سازگار نباشد و هر فرقه اي كه اين اصل را نپذيرد، از نظر مسلمانان، از اسلام جدا شده است و به هيچ روي نبايد خود را برآمده از اسلام بداند.

گذشته از اين، اثبات ادعاي رسالت براي رهبران آيين بهائي، با توجه به مخاطبان اصلي آنها، مسلمانان و بويژه شيعة، ممكن نبود و مبلغان و مدافعان بهائي به رغم تلاش بسيار براي استدلال كردن اين ادعا، در اثبات مدعا درماندند و غالباً به شيوه هاي خاص براي تأييد درستي دين جديد روي آوردند. مهمترين برهان ايشان، كثرت آيات و نوشته هاي ميرزا حسينعلي و نيز گسترش آيين بهائي بود با عنوان دليل تقرير، در كتابهاي ناظر به استدلالهاي بهائيان، اين دو استدلال نقد و رد شده است.

تاريخ پر حادثه رهبران بهائي، نادرست درآمدن پيشگوييهاي آنان و منازعات دور از ادب از يكسو، حمايتهاي دولتهاي استعماري در مواضع مختلف از سران بهائي و بويژه همراهي آنان با دولت اسرائيل از سوي ديگر، زمينه فعاليت در كشورهاي اسلامي، خصوصاً ايران، را از بهائيان گرفت و به رغم فعاليت گسترده تشكيلات بهائي براي تثبيت حضور رسمي پيروان خود در اين كشورها هيچگاه چنين خواسته اي تحقق نيافت، مؤلفان بسياري در نقد اين آيين كتاب نوشتند، مطبوعات فارسي و عربي رويكردهاي سياسي آنان را افشا كردند، علماي حوزه هاي علميه شيعة و دانشگاه ازهر و مفتيان بلاد اسلامي جدا بودن اين فرقه از امت شوراي اسلامي را اعلام داشتند و سازمانهاي بين المللي اسلامي نيز در قبال آيين بهائي همين موضع را گرفتند (براي نمونه رجوع كنيد به: مصوبه شوراي مجمع فقه اسلامي در 18 تا 23 بهمن 1366 / 6 تا 11 فوريه 1988 در سازمان كنفرانس اسلامي. مجمع

فقه اسلامي، ص 84 85، که «ادعای رسالت بهاء الله و نزول وحی بر وی) و دیگر باورهای بهائی را مصداق «انکار ضروریات دین» دانسته است). بازگشت برخی مقامات و مبلغان بهائی از این آیین و افشای مسائل درونی این فرقه، نیز عامل مهم فاصله گرفتن مسلمانان از این آیین بوده است.

منابع :

عبد الحسین آیتی، کتاب کشف الحیل، تهران 1326 ش، همو، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه، مصر 1342، جان ابنز اسلمونت، بهاء الله و عصر جدید، ترجمه فارسی، حیف 1932، عبد الحمید اشراق خاوری، رساله گنجینه حدود و احکام، تهران 1331 ش، همو، مائده آسمانی، ج 7، تهران 1327 ش، علی محمد بن محمد رضا باب، قسمتی از الواح خط نقطه اولی، [بی جا، بی تا]، حاجی میرزاجانی کاشانی، کتاب نقطه الکاف، چاپ ادوارد براون، لیدن 1328/1910، محمد مهدی زعیم الدوله تبریزی، مفتاح باب الابواب، یا، تاریخ باب و بهاء، ترجمه حسن فرید گلپایگانی، تهران 1346 ش، سازمان کنفرانس اسلامی. مجمع فقه اسلامی، مصوبه ها و توصیه ها: از دومین تا پایان نهمین نشست، ترجمه محمد مقدس، قم 1418، عزیز الله سلیمانی اردکانی، کتاب مصابیح هدایت، ج 2، تهران 1326 ش، شوقی افندی، توقیعات مبارکه، تهران 1347 ش، همو، کتاب قرن بدیع، ترجمه نصر الله مودت [بی جا، بی تا]، عباس بن حسینعلی عبد البها، الواح و وصایا، مصر [بی تا]، همو، خطابات حضرة عبد البهاء فی اوربا و امریکا، چاپ محمود زرقانی و فرج الله کردی، مصر 1340 / 1921، همو، خطابات مبارکه حضرت عبد البهاء در اروپا و امریکا [بی جا، بی تا]، همو، مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است، تهران 1341 ش، همو، مکاتیب عبد البهاء، ج 1، مصر 1328، ج 2 3، چاپ فرج الله کردی، مصر 1330 1340، همو، النور الابهی فی مفاوضات عبد البهاء، لیدن 1908، عزیه خانم نوری، تنبیه النائمین، [بی جا، بی تا]، فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، تهران 1346 ش، بدیع الله فرید، مقاله ای در معرفی کتاب اقدس، تهران 1352 ش، محمد علی فیضی، حیات حضرت عبد البهاء و حوادث دوره میثاق، تهران 1350 ش، ابوالقاسم بن عیسی قائم مقام منشآت قائم مقام، چاپ محمد عباسی، چاپ افست تهران [تاریخ مقدمه 1356 ش]، همو، نامه های پراکنده قائم مقام فراهانی، چاپ جهانگیر قایم مقامی، بخش 1، تهران 1357 ش، ابوالفضل بن محمد گلپایگانی، فرائد، قاهره، 1315، همو، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، عشق آباد 1334، اسد الله مامقانی، «اختلاف بهاء الله و صبح ازل»، راهنمای کتاب، سال 6، ش 4 و 5 (تیر و مرداد 1342)، محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ج 5، تهران 1331 ش، محمد محیط طباطبایی، «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است»، گوهر، سال 4، ش 2 (اردیبهشت 1355)، ش 3، (خرداد 1355)، همو، «تاریخ قدیم و جدید»، گوهر، سال 3، ش 5 (مرداد 1354)، ش 6 (شهریور 1354)، همو، «تاریخ نوپدید زرندی»، گوهر، سال 3، ش 9 (آذر 1354)، همو، «چند نکته درباره یک مقاله: عظیم پس از باب و پیش از ازل»، گوهر، سال 6، ش 3، (خرداد 1357)، ش 4 (تیر 1357)، همو، «[درباره] کتاب اقدس»، گوهر، سال 4، ش 10 (دی 1355)، ش 11 و 12 (بهمن و اسفند 1355)، همو، «رساله خالویه یا ایقان»، گوهر، سال 5، ش 11 و 12 (بهمن و اسفند 1356)، سال 6، ش 1 (فروردین 1357)، همو، «کتابی بی نام با نام تازه»، گوهر، سال 2، ش 11 و 12 (بهمن و اسفند 1353)، همو، «گفتگوی تازه درباره تاریخ قدیم و جدید»، گوهر، سال 4، ش 4 (تیر 1355)، محمد علی موحد، «اسنادی از آرشیو دولتی استانبول»، راهنمای کتاب، سال 6، ش 1 و 2 (فروردین و اردیبهشت 1342)، فضل الله مهتدی، اسناد و مدارک صبحی درباره بهائیگری، ج 2: خاطرات صبحی، تهران 1357 ش، عبد الحسین میرزا آقا

خان کرمانی و احمد روحی، هشت بهشت، تهران [بی تا]، محمد نبیل زرندی، مطالع الانوار: تلخیص تاریخ نبیل زرندی، تهران 1356 ش، محمد باقر نجفی، بهائیان، تهران 1357 ش، حسینعلی بن میرزا بزرگ نوری (بهاء الله)، آثار قلم اعلی، تهران 1342 1343 ش، همو، اقتدارات، به خط مشکین قلم، [بی جا، بی تا]، همو، کتاب مستطاب ایقان، مصر 1352/1933، همو، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی [لوح شیخ]، تهران 1341 ش، همو، مجموعه الواح مبارکه، قاهره 1338 / 1920، حسن نیکو، فلسفه نیکو، تهران [تاریخ مقدمه 1343 ش]، احمد یزدانی، کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی، تهران 1350 ش،
~». ~». «A basic Baha ' Wendi Momen 'i dictionary' 1991 oxford
«~ ed ' The Oxford encyclopedia of the modern Islamic world ~»
«~ (by B. Todd Lawson) i'Baha" .s.v ' John L. Esposito, New York 1995